

چکیده کتاب

غلط ننویسیم

نوشته ابوالحسن نجفی

جدول (غلط ننویسیم)

ردیف	غلط	صحیح یا توضیح
۱	آبدیده (آهن تفته)	آبداده. آبدیده به معنای تر شده
۲	آتش گشودن	آتش کردن، به آتش بستن، تیراندازی کردن، شلیک کردن
۳	آزمایشات	آزمایش‌ها
۴	آنچه که	آنچه (بدون که)
۵	آن که / آنکه	به معنای آن کس جدا نوشته می‌شود؛ اما در غیر این حالت متصل می‌آید.
۶	ماشین گرفتن (سوار شدن)	به معنای دربست گرفتن درست است.
۷	اثاثیه	اثاث
۸	اثرات	آثار
۹	احجام	حجم‌ها
۱۰	ارائه (تحویل دادن و تقدیم کردن)	به معنای در معرض دید گذاشتن و نشان دادن صحیح است.
۱۱	از ترس اینکه	با جمله مثبت درست است و با جمله منفی غلط.
۱۲	استعفا دادن	باب استفعال با فعل کردن استفاده می‌شود نه با کلمه دادن. استعفا کردن صحیح است.
۱۳	استکبار (مستکبران)	استکبار جهانی غلط است و مستکبران جهانی درست است.
۱۴	استمداد طلبیدن	حشو زائد است. استمداد کردن صحیح است.
۱۵	اتوشویی	لباس شویی
۱۶	اعاده حیثیت از کسی	اعاده حیثیت به کسی
۱۷	اعلان (اطلاع دادن)	(آشکارکردن) اعلانیه غلط است و اعلامیه درست است.
۱۸	اقشار	قشرها
۱۹	اقلاً	دست کم و لااقل
۲۰	اکثراً	بیشتر
۲۱	اگرچه ... ولی ...	استعمال (اگرچه) با کلماتی مانند ولی، اما، با این همه، مع هذا، مع ذلک، لکن، لیکن، ولیکن در یک جمله غلط است.
۲۲	الغا (تلقین کردن)	لغو کردن. القا به معنی تلقین کردن است.
۲۳	انتظار رفتن	جمله پیرو آن باید واقعاً امید فرد باشد؛ لذا این جمله غلط است: «با وجود تب، انتظار می‌رود که او زنده نماند.»
۲۴	انجام کار، انجام وظیفه، انجام امر	انجام دادن کار، وظیفه و امر
۲۵	اندیشمند (متفکر)	این کلمه به معنای مضطرب است.
۲۶	عهد و عیال	اهل و عیال
۲۷	این ... است که ...	این در جمله باید حذف شود و حشو است. مثل (این عراق است که آغازگر جنگ بود)، (عراق آغازگر جنگ بود)
۲۸	بازرسی	بازرسان
۲۹	باغات	باغ‌ها
۳۰	باوردداشتن به	«را... باوردداشتن» یا معتقد بودن
۳۱	-	بخشودن: عطا کردن (می‌بخشایم؛ مضارع / بخشودم؛ ماضی / ببخاشا(ی)؛ امر / بخشوده: صفت مفعولی / بخشاینده: صفت فاعلی / بخشایش: اسم مصدر)
۳۲	-	بخشیدن: از گناه کسی درگذشتن (می‌بخشم؛ مضارع / بخشیدم؛ ماضی / ببخش؛ امر / بخشیده: صفت مفعولی / بخشنده: صفت فاعلی / بخشش: اسم مصدر)
۳۳	در اثر	بر اثر
۳۴	-	برائت: دوری جستن / براعت: برتری در فضل و کمال داشتن.
۳۵	برای شروع	عجالتاً، فعلاً

ردیف	غلط	صحیح یا توضیح
۳۶	برخوردار بودن (در جملات منفی)	داشتن (در جبهه آتش توپخانه از شدت بیشتری برخوردار بود) (... شدت بیشتری داشت)
۳۷	را ... برد	از ... برد. (چیزی را از کسی می‌برند نه کسی را)؛ (تیم ایران از حریف ژاپنی برد: صحیح)، (حریف ژاپنی را برد: غلط)
۳۸	بساتین	بوستان‌ها
۳۹	بسمه تعالی	باسمه تعالی
۴۰	بشریت (افراد بشر)	بشریت به‌معنای طبیعت بشر صحیح است، اما به‌معنای افراد بشر غلط است. همچنین است آدمیت، انسانیت، روحانیت، اشرافیت و...
۴۱	بلادرنگ	بی‌درنگ
۴۲	بلیط	بلیت
۴۳	بنادر	بندرها
۴۴	بنیان‌گزار	بنیان‌گذار
۴۵	بها دادن	ارزش نهادن، ارج گذاشتن، اهمیت دادن، اعتبار قایل شدن، مهم شمردن، قدر شناختن، وقع نهادن
۴۶	بهبودی	بهبود
۴۷	به بهانه	به مناسبت. بهانه؛ یعنی توسل به علتی دروغین برای رسیدن به مقصودی پنهانی؛ مانند: ای معاویه! به بهانه انتقام در جستجوی مقامی.
۴۸	به‌زودی (در جملات ماضی)	حذف
۴۹	به‌عنوان	حذف. همیشه با فعل‌های تلقی‌کردن، انگاشتن، شمردن می‌آید. (او خود را به عنوان یک شخصیت مهم تلقی می‌کند)
۵۰	به‌نوبه‌خود	حذف یا جایگزینی کلمه «نیز» یا «هم» به‌جای آن.
۵۱	بی تفاوت	بی‌علاقه، بی‌توجه، لاقید، بی‌اعتنا
۵۲	بیدق (پرچم)	بیرق
۵۳	پایه گزار	پایه‌گذار
۵۴	پذیره (قبول کننده)	پذیرا. پذیره به‌معنای به طلب کسی یا چیزی رفتن. پذیره‌نویسی (درخواست نویسی) به همین معناست.
۵۵	پرسپولیس	تخت جمشید. پرسپولیس نام یونانی تخت جمشید است.
۵۶	پیاده کردن (اجرایی کردن)	عملی کردن، اجراکردن، محقق کردن، فعلیت بخشیدن
۵۷	پیشخوان	پیشخان
۵۸	تجربه کردن (آشناشدن)	آشنا شدن، از سرگذراندن. (او سختی‌های بسیاری را تجربه کرد: غلط)
۵۹	تراوشات	تراوش‌ها
۶۰	ترخان	ترخون
۶۱	تسری (سرایت دادن)	سرایت دادن. تسری به‌معنای (خود را شجاع نشان دادن) است و به‌معنای سرایت دادن غلط است.
۶۲	تسویه حساب (انتقام)	تصفیه (پاک کردن) حساب که مجازاً به‌معنای انتقام است.
۶۳	تسویه حساب (رفع بدهی)	تصفیه حساب
۶۴	تقدیر کردن (قدردانی)	تحسین کردن، قدردانی کردن
۶۵	تکمیل نقایص	رفع نقایص یا تکمیل نواقص. نقایص جمع نقیصه به‌معنای عیب است و استعمال تکمیل برای عیب بی معناست. کلمه تکمیل با نواقص همراه است که مفرد آن ناقص به‌معنای ناکامل است.
۶۶	به‌عنوان ... تلقی شدن	به‌عنوان زائد است.
۶۷	تلگرافات	تلگراف‌ها
۶۸	تلگرافاً، تلفناً	تلگرافی، تلفنی

ردیف	غلط	صحیح یا توضیح
۶۹	توانستن (احتمال داشتن)	احتمال، ممکن، محتمل. (این کودک می‌تواند ده سال داشته باشد: غلط) مثال صحیح: (این کودک احتمالاً ده سال دارد).
۷۰	طوطیا	توتیا
۷۱	تورق (کتاب)	ورق زدن
۷۲	توسط	امروزه به غلط به کمک «توسط» در جمله مجهول، فاعل را ذکر می‌کنند. می‌توان با حذف آن و استفاده از «را» جمله را از حالت مجهولی خارج کرد. استعمال مجهول در فارسی خیلی رایج نیست. مثال غلط: (گلدان توسط کودک شکسته شد.) مثال صحیح: (کودک گلدان را شکست یا گلدان شکسته شد.)
۷۳	تهویه هوا	هوا حشو است و خود تهویه به معنای پاک کردن هواست. این کلمه مانند سنگ حجرالاسود است.
۷۴	جاناً	جانی
۷۵	جبون	ترسو
۷۶	جداره	جدار، دیواره
۷۷	جقه	جغه
۷۸	-	جانداران، خاصه جانداران صاحب شعور، حتی المقدور به «ان» جمع بسته شود.
۷۹	جناق	جناغ
۸۰	چالش (مبارزه طلبی)	چالش (جنگ)
۸۱	چایی	چای
۸۲	چرا (چه چیز را)	چهار. (چرا به معنای برای چه سرهم نوشته می‌شود.)
۸۳	چرا که نه؟	جمله به صورت کامل نوشته شود؛ مثلاً چرا نروم؟
۸۴	چقندر	چغندر
۸۵	چون ... لذا ...	چون و لذا با هم ذکر نمی‌شود و در جمله باید تنها از یکی استفاده کرد. همین طور است دیگر مرادف‌های لذا؛ مانند ازاین‌رو، بنابراین، بدین جهت، بدین سبب
۸۶	چهره (شخص مهم و برجسته)	برجسته، مهم، تأثیرگذار
۸۷	چهره کردن	جلوه کردن، خودنمایی کردن، جلب نظر کردن
۸۸	حج گذار	حج گزار
۸۹	حساب کردن روی کسی یا چیزی	به امید کسی یا چیزی بودن، به پشتگرمی کسی یا چیزی بودن، اطمینان پیدا کردن به کسی یا چیزی و مانند آن
۹۰	حفاظت	حفظ، محافظت، نگهداری
۹۱	حکم گذار (اجرا کننده)	حکم گزار
۹۲	حکم گزار (وضع کننده حکم)	حکم گذار
۹۳	حمام گرفتن	استحمام کردن، به حمام رفتن، شست و شو کردن
۹۴	خالصجات	خالصه
۹۵	خدای من!	خدایا!
۹۶	خدمتگذار	خدمتگزار
۹۷	خور جبین	خرجین
۹۸	خصایل (خوی‌ها و صفات‌ها)	خصلت‌ها. خصایل جمع خصله به معنای «قطعه گوشت پی‌دار» است.
۹۹	خطرات	خطرها
۱۰۰	ختمی (نوعی گل)	خطمی
۱۰۱	خلط مبحث	خَلط مبحث

ردیف	غلط	صحیح یا توضیح
۱۰۲	خموده، خمودگی	افسرده، افسردگی، سست، سستی
۱۰۳	خواروبار	خواربار
۱۰۴	خودکفا	خودبسنده (خودکفایی صحیح است؛ اما «کفا» غلط است و خودکفا به تبع آن غلط است.)
۱۰۵	داشتن (در غیر معنای مالک بودن)	کردن، گفتن، دادن، بخش کردن
۱۰۶	داوطلبین	داوطلبان (داوطلب کلمه فارسی است و جمع آن با «ین» غلط است.)
۱۰۷	دایمی	دایم. دایم در فارسی در مقام صفت یا قید به کار می‌رود؛ بنابراین دیگر لازم نیست که «ی» صفت‌ساز بر آن بیفزاییم.
۱۰۸	دراویش	درویشان و درویش‌ها
۱۰۹	درب	در. درب کلمه عربی به معنای دروازه است.
۱۱۰	دریافت کردن (در غیر پول و موجب)	کردن، گرفتن، رسیدن، گفتن. (تبریک داشته باشیم: تبریک بگوییم)، (دیداری داشته باشیم: دیداری بکنیم)
۱۱۱	دریوزگی	دریوزه
۱۱۲	دسترسی	دسترس
۱۱۳	دستورات	دستورها
۱۱۴	دکترا	دکتری
۱۱۵	*	دل‌بسته/ دل‌بسته (اولی صفت است و متصل می‌آید و دومی فعل ماضی نقلی است و جدا نوشته می‌شود.)
۱۱۶	دوماً	دوم
۱۱۷	ذکی (پاکدامن)	زکی
۱۱۸	زکی (تیزهوش)	ذکی
۱۱۹	ذلت (سهو و خطا)	زلت
۱۲۰	زلت (خواری)	ذلت
۱۲۱	ذوذنقه	ذوزنقه
۱۲۲	رسوخ (نفوذ کردن)	رسوخ (استوار و محکم)
۱۲۳	رشادت	شجاعت
۱۲۴	رفتن (به زودی کاری انجام دادن)	رفتن (از مکانی به مکان دیگری منتقل شدن) جملاتی مانند او می‌رود تا اینگونه شود، غلط است.
۱۲۵	رنج بردن (مبتلا بودن، دچار بودن)	دچار بودن، مبتلا بودن (این فعل برای اشیای بی‌جان نادرست است؛ مانند: کابل از مشکل انفجارها رنج می‌برد.)
۱۲۶	روحانیت (جمع روحانی)	روحانیان، روحانیون
۱۲۷	روی این اصل (بدین جهت، از این رو)	استعمال این کلمه غلط است و باید از کلمات «بدین جهت» و «از این رو» استفاده کرد.
۱۲۸	رویه (روش)	رویه (با اندیشه)
۱۲۹	رهبریت	رهبری
۱۳۰	ریشه گرفتن (سرچشمه گرفتن)	*
۱۳۱	زادوبوم	زادبوم
۱۳۲	زباناً	زبانی، شفاهی
۱۳۳	ذرع (کشت و کار)	زرع
۱۳۴	زرع (مقیاس اندازه)	ذرع
۱۳۵	ذغال	زغال
۱۳۶	زکاه	زکات
۱۳۷	ذکام	زکام
۱۳۸	زؤار	زؤار

ردیف	غلط	صحیح یا توضیح
۱۳۹	زیاد	بسیار، بیش از اندازه
۱۴۰	سورمه‌ای	سرمه‌ای
۱۴۱	سفارشات	سفارش‌ها
۱۴۲	سقف (نهایت)	نهایت، حداکثر
۱۴۳	سکنه	ساکنان
۱۴۴	سن... سالگی	یکی از این دو کلمه باید استعمال شود یا در سن بیست و یا در بیست سالگی
۱۴۵	سئوال	سؤال
۱۴۶	سوماً	سوم
۱۴۷	شاقول	شاغول
۱۴۸	شانس (احتمال)	شانس (بخت و اقبال) (جمله: ... شانس کمی برای ابتلای به این بیماری دارند، غلط است.)
۱۴۹	شرائین	شرابین
۱۵۰	شعبات	شعبه‌ها
۱۵۱	ضرب‌الاجل (مهلت)	ضرب‌الاجل (زمان معین، تعیین زمان برای انجام کاری)
۱۵۲	ضرب و شتم	ضرب و جرح
۱۵۳	توفان	طوفان (توفان به معنای غران و دمان است)
۱۵۴	عنقریباً	عن‌قریب
۱۵۵	غلطک	غلطک
۱۵۶	غلطیدن	غلطیدن
۱۵۷	غمز عین	غمز و غمزه
۱۵۸	غیرو ذلک	غیرذلک
۱۵۹	غیرقابل احتراز	ناگزیر، محتوم، چاره‌ناپذیر
۱۶۰	-	فاق سر شکاف موی سر / فرق سر: بالای سر
۱۶۱	فاکتور (بر وزن جانسوز)	فاکتور (بر وزن کارکن): عامل / فاکتور بر وزن جانسوز، به معنای برگه صورتحساب است.
۱۶۲	فراری دادن	فرار دادن. (فراری به معنای گریزان است و فراری دادن، به معنای گریزان دادن است که بی‌معناست.)
۱۶۳	فراز کتاب، فراز سخن، فراز زندگی	استعمال فراز در این موارد غلط است.
۱۶۴	فراموشش کن	قابلی ندارد، چیزی نیست، مهم نیست، ولش کن، بگذریم.
۱۶۵	فربه ای	فربه‌ی (هاء در آن ملفوظ است و در اتصال به یاء، نیاز به الف ندارد.)
۱۶۶	فرقون	فرغون
۱۶۷	-	فرق کردن با (به معنای فرق داشتن متفاوت بودن است و در حکم فعل لازم می‌باشد)
۱۶۸	-	فرق کردن از (به معنای تشخیص کردن یا تمیز دادن چیزی از چیزی است و در حکم فعل متعدی است)
۱۶۹	فرمان‌بردار	فرمان‌بردار
۱۷۰	فرمایشات	فرمایش‌ها
۱۷۱	فروگذاری کردن	فروگذاری
۱۷۲	فرو گزار	فروگذار
۱۷۳	فَطَرَت	فطرت
۱۷۴	فتیر (آرد تخمیر نشده)	فطیر
۱۷۵	فکر کردن (گمان کردن)	گمان کردن، باور کردن (فکر نمی‌کنم خوشایند باشد / فکر نمی‌کردم در امتحان موفق شود)

ردیف	غلط	صحیح یا توضیح
۱۷۶	فوق الذکر	سابق الذکر، مذکور، پیش گفته
۱۷۷	فهمیدن کسی را	فهمیدن چیزی را (مفعول فعل فهمیدن شیء است نه شخص. مرادف‌های آن مانند درک کردن و دریافتن شیء است؛ بنابراین جمله من او را نمی‌فهمم، غلط است و باید گفت: من مقصود او را نمی‌فهمم.)
۱۷۸	قابل ملاحظه/ قابل توجه	زیاد، فراوان، هنگفت، کلان، سنگین، معتنی به، سرشار، عمده
۱۷۹	غو	قو
۱۸۰	قول دادن/ وعده دادن	جمله پیرو آن باید وجه التزامی باشد نه اخباری (قول دادم هفته بعد برایش نامه بنویسم «و نه: خواهم نوشت»)
۱۸۱	قهوه سیاه	قهوه ساده یا قهوه بی‌شیر
۱۸۲	کاندید	کاندیدا (کاندید در فرانسه به‌معنای ساده‌دل و معصوم است) بهتر است به جای کاندیدا نیز از داوطلب و نامزد استفاده شود.
۱۸۳	کاندیداتوری	کاندیداتور (داوطلبی یا نامزدی)
۱۸۴	کنکاش (کاوش و کندوکاو)	این واژه به‌معنای مشورت است
۱۸۵	گاهاً	احیاناً
۱۸۶	گرام	عزیز
۱۸۷	گرایشات	گرایش‌ها
۱۸۸	گزارشات	گزارش‌ها
۱۸۹	گنجشگ	گنجشک
۱۹۰	لازم به ...	فعل لازم بودن حرف اضافه «به» نمی‌گیرد؛ لذا جملاتی مانند لازم به ذکر است، لازم به تذکر است، لازم به یادآوری است، لازم به توضیح است، غلط مسلم است. جمله صحیح: این تذکر لازم است که
۱۹۱	لایتجزی	لایتجزا
۱۹۲	(این جشن) مبارکباد	مبارک باد. «مبارکباد» یک کلمه محسوب می‌شود و نیاز به فعل دارد؛ از این رو در پایان جملات باید جدا نوشته شود.
۱۹۳	مبری	مبرا
۱۹۴	متفاوت بودن از	متفاوت بودن با (موضع آمریکا با موضع دیگر کشورها متفاوت است)
۱۹۵	مثمرثمر	مثمر، سودبخش، ثمربخش، سودمند، مفید
۱۹۶	مچ کسی را باز کردن	دست کسی را باز کردن یا مچ کسی را گرفتن
۱۹۷	محيی‌الدین	محيی‌الدین
۱۹۸	مَرَدَه (جمع مرید)	مریدها (مرده جمع مارد به‌معنای سرکش‌هاست)
۱۹۹	مَزَه	مزه
۲۰۰	مصیب (نام مردان)	مسیب
۲۰۱	مشت کسی را رو کردن	دست کسی را رو کردن
۲۰۲	مشگین	مشکین
۲۰۳	انسان مطرح	شاخص، بارز، برجسته، زیانزد، نام‌آور
۲۰۴	متنابه	معتنی به
۲۰۵	معرف حضور	معروف حضور
۲۰۶	مفید فایده	حشو است. سودمند، ثمربخش، مفید
۲۰۷	مقابله به مثل	معامله به مثل
۲۰۸	مکفی	کافی
۲۰۹	ملات	ملاط
۲۱۰	مالالتی	مالنقطی

ردیف	غلط	صحیح یا توضیح
۲۱۱	ممه‌ور	مهرشده، مهر کرده، مهر خورده
۲۱۲	منشئات / منشآت	منشآت
۲۱۳	منقص / منقض	منقص (عیش کسی را منقص کردن)
۲۱۴	موافقت (بین دو طرف)	توافق (من با او موافقت کردم، غلط است)
۲۱۵	توافق (یک طرفه)	موافقت (او توافق کرد تا این کار را بکند، غلط است)
۲۱۶	موسوم	مسمما (شخصی موسوم به احمد، غلط است)
۲۱۷	موقتی	موقت
۲۱۸	ناجی	منجی
۲۱۹	ناچاراً	ناچار
۲۲۰	نردبام / نوردبام	نردبان
۲۲۱	نشانگر (نشان دهنده)	نشان
۲۲۲	نشستن (پرداختن)	پرداختن (به تماشا نشستن). (به گفتگو نشستن، غلط است)
۲۲۳	نقطه نظر	دیدگاه، نظرگاه
۲۲۴	نگارشات	نگارش‌ها
۲۲۵	نمایانگر	نشان‌دهنده
۲۲۶	نمایشات	نمایش‌ها
۲۲۷	نوبین	نو
۲۲۸	نه چندان	نزدیک، کم (نه چندان زیاد = کم، نه چندان دور = نزدیک)
۲۲۹	(گیاه) وحشی	خودرو، جنگلی، صحرایی
۲۳۰	وقت گذاشتن	وقت صرف کردن
۲۳۱	وحله	وهله
۲۳۲	هشدار (فعلی)	هش‌دار (هشدار یک کلمه است و نیاز به فعل دارد)
۲۳۳	همشاگردی / همشاگردی	هم مدرسه / هم کلاس / هم درس
۲۳۴	همکالسی	همکلاس
۲۳۵	همه خسته نباشید!	هیچ کدام خسته نباشید!
۲۳۶	همیشه تاریخ	همیشه
۲۳۷	همیاری	همکاری

غلط	صحیح
ابتیاع کردن	خریدن
اتخاذ کردن	گرفتن
ارسال کردن	فرستادن
اطلاع حاصل کردن	شنیدن، یا فهمیدن، یا اطلاع یافتن
امکان پذیر	ممکن
برخوردار بودن	داشتن
به خود اختصاص دادن	گرفتن
به رشته تحریر برکشیدن	نوشتن
به عمل آمدن	شدن
به آوردن	کردن
به فراموشی سپرده شدن	فراموش شدن
به قتل رساندن	کشتن
به مورد اجرا گذاشتن	کردن، یا اجرا کردن
به مورد اجرا قرار دادن	به جای کردن، یا اجرا کردن
پشت سر گذاشتن	گذراندن
چیزی در حدود	در حدود
حضور به هم رسانیدن	حاضر شدن
خریداری کردن	خریدن
در جریان قرار کردن	اطلاع دادن
زخمی شدگان	زخمیان
قادر بودن	توانستن
کشته شدگان	کشتگان
مورد استعمال قرار دادن	استعمال کردن
مورد استفاده قرار دادن	استفاده کردن
مورد تصویب قرار دادن	تصویب کردن
مورد تعقیب قرار دادن	تعقیب کردن
مورد ستایش قرار دادن	ستایش کردن

توجه ۲: قابل و غیرقابل

غلط	صحیح
قابل / غیرقابل شناختن	شناختنی / ناشناختنی
قابل / غیرقابل ستودن	ستودنی / ناستودنی
قابل / غیرقابل گفت	گفتنی / ناگفتنی
قابل / غیرقابل افزودن	افزودنی / نیفزودنی
قابل / غیرقابل تغییر	تغییرکردنی، تغییرپذیر / تغییر نکردنی، تغییرناپذیر
قابل / غیرقابل چانه زدن	چانه زدنی / چانه نزدنی
قابل / غیرقابل گوش دادن	گوش دادنی / گوش ندادنی
قابل / غیرقابل کاربرد	به کاربردنی / به کار نبردنی
قابل / غیرقابل تحمل	تحمل پذیر / تحمل ناپذیر
قابل / غیرقابل گسترش	گسترش پذیر / گسترش ناپذیر
قابل / غیرقابل ترجمه	ترجمه پذیر / ترجمه ناپذیر
قابل / غیرقابل درمان	درمان پذیر / درمان ناپذیر

توجه ۳: فعل‌های بازدارنده و انکاری

فعل‌های مانع شدن، منع کردن، نهی کردن، غدغن کردن، برحذر داشتن، جلوگیری کردن، بازداشتن، خودداری کردن، احتراز کردن، ابادداشتن، امتناع کردن و استنکاف کردن، افعال انکاری هستند که باید جملات پیرو آنها بر وجه التزامی مثبت ذکر شود.

مثال صحیح: ای شیطان، چه چیز مانع تو شد که بر آدم سجده کنی.

مثال غلط: ای شیطان، چه چیز مانع تو شد که بر آدم سجده نکنی.